



خیاط هم در کوزه افتاد!

دولت آبادی: آنچه که مرا وادار به نوشتن می کند عطش باز شناختن مردابی است که در آن زیسته‌ام و امیدوار به بازتاب آن هستم

آقای محمود دولت آبادی که سالیان درازی به امید کرامت الهی به نشست و برخاست با سران و کارگزاران رژیم مشغول بود و بعنوان نویسنده و روشنفکری که به ادعای خودش منجی ایران و ادبیات ... ایران هست « میدانید من کیم؟! من چه کار بزرگی برای ایران کرده ام و...» (خطاب به معترضین کنفرانس برلین) از اینکه اعتراضی به این همه سرکوب، سانسور، نقیض عقاید، زندان، شکنجه کشتار نویسندگان، بستن مطبوعات و... بکند، همه را حسرت بدل گذاشت. بالاخره گویا شتر در خانه او هم خوابید و چون در خانه او هم دق الباب شد، نم نمکی زبان به شکوه گشود، البته طوری که به قیای کسی بر نخورد. البته هر چند که نه قتل عام زندانیان سیاسی و نه کشتار نویسندگان، سرکوب دانشجویان، کارگران، روشنفکران و... هیچکدام تمرکز این نویسنده محترم را به هم نزد ولی جای شکرش باقیست که فوت ناگهانی «دوست عزیز عمران صلاحی» تمرکز او را بهم زده و در دل همچون سنگ او اثر گذاشته است و مهمتر اینکه تکانی خورده و در مصاحبه با روزنامه دولتی ایلنا بالاخره جرات کرده تا بگوید « آنچه که مرا وادار به نوشتن می کند عطش باز شناختن مردابی است که در آن زیسته‌ام و امیدوار به بازتاب آن هستم» حالا باید منتظر شد و دید که بالاخره چه تفسیری خود بر آن دارد. ایلنا: «محمود دولت آبادی» خالق آثاری چون «کلیدر»، «روزگار سپری شده مردم سالخورده» و «توبوس»، عصر دیروز سومین میهمان نشست کافه کتاب ویستار بود.

به گزارش خبرنگار گروه فرهنگ و هنر ایلنا، «محمود دولت آبادی» در سومین نشست داستان کافه کتاب ویستار، گفت: قرار بود که من ۳۰ شهریور ماه میهمان این نشست باشم به جهت آنکه در آن تاریخ کتاب‌هایی در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مانده بود و بنا بود تا پایان مهر وضعیت این کتاب‌ها مشخص شود،

ادامه در صفحه ۴

بحران دامن گیر صنایع فلزی هم شد

صنایع فلزی که یکی از مهمترین و گسترده ترین بخش صنایع ایران محسوب میگردد از مدتها قبل بازتاب بحران در سایر کارخانه ها و مراکز کارگری را احساس کرده بود اما بدلیل سرمایه گذاری کلان در بخش ساختمان و صنایع ماشینی، بیمارستانها و غیره تاکنون از تبعات ویرانگر بحران ساختاری صنایع ایران و تاثیرات پیاده شدن برنامه معروف به نئولیبرالیسم و.. برکنار مانده بود. اما همانطور که بارها و بارها گفته ایم. بحرانی که از مدتها قبل دامنگیر برخی از کارخانه ها و صنایع کشور ده است در همان محدوده ها باقی نمانده و دامن سایر کارخانه ها را هم خواهد گرفت. و در این رابطه به کارگران هشدار دادیم و گفتیم که این شتر در خانه شما هم خواهد خوابید. بنا بر این وظیفه همه کارگران است که از مبارزات و اعتراضات کارگران کارخانه های بحران زده حمایت کنند ولو کارگرانی که بدلیل رونق موقت تولیدات شان هنوز نشانه ای از بحران در محیط کار آنها به چشم نمی خورد. اکنون که دامنه بحران به صنایع فلزی نیز کشیده شده است و با توجه به گستردگی این صنایع در بخش دولتی و خصوصی، و پراکنده بودن آن در کارگاه های کوچک بی شمار و کارخانه های بزرگ، صد ها هزار کارگر شاغل در این بخش از صنایع در معرض این بحران قرار گرفته اند. وظیفه کارگران پیشرو و مبارز است که از هم اکنون کارگران را از تبعات و تاثیرات آن آگاه کرده و در جهت متشکل شدن و متحد شدن کارگران از هیچ کوششی دریغ نورزند.

ارزش های از دست رفته در مجارستان

نوشته سوسانا کلارک

تحولات مجارستان در هفته های اخیر بطور پدافند ای در مطبوعات جهان و رسانه های خبری انعکاس داشته است. اخبار تظاهرات گسترده یک ماهه گذشته در اعتراض به افترضا سیاسی ناشی از اعتراف نخست وزیر به دروغ گویی در رابطه با کارنامه اقتصادی کشور از سوئی و همچنین پنجاهمین سالگرد «وقایع مجارستان» در روز ۲ ابانماه به مثابه بهانه ای برای حمله به سوسیالیسم و دروغ پردازی در مورد دستاوردهای دولت سوسیالیستی سال های قبل از ۱۹۸۹ در این کشور بهره برداری شد.

ادامه در صفحه ۲

۷ در صفحه	اعدام و سنگسار نکنید:
۸ در صفحه	دیدگاه ها "آقا" و چپ دانشگاه:
۴ در صفحه	از دریچه نگاه مردم!
۷ در صفحه	مافیای سرمایه بر تار بود جامعه جنگ انداخته است:
۳ در صفحه	بیانیه کانون نویسندگان ایران:



در مقاله حاضر از زبان سوسانا کلارک، نویسنده مجاری که در سال های اخیر در انگلستان مقیم بوده است، که هم در مجارستان سوسیالیستی زیسته است و هم عواقب اعاده سرمایه داری در آن کشور را شاهد بوده است، مقایسه ای واقع بینانه بین تجربه مردم عادی و زحمتکشانش در حکومت دو رژیم ارائه می شود. سوسانا کلارک آنچه را که در سال های اخیر در مجارستان در جریان بوده است، پیشرفت نمی داند. وقتی مردم از من می پرسند زندگی در سال های ۰۷۹۱ و ۰۸ در مجارستان چگونه بود، بسیاری شان انتظار دارند من داستان هایی از پلیس مخفی، صف نان و دیگر کردهای کثیف زندگی در یک کشور تک حزبی برای شان تعریف کنم. اما وقتی من به آنها می گویم که واقعیت کاملاً متفاوت با این داستان ها بود و مجارستان سوسیالیستی، نه تنها جهنمی بر روی زمین نبود، بلکه در واقع جای بسیار خوبی برای زندگی بود، به جرات می توانم بگویم که شنوندگانم بی پروا برگرد جا می خورند و پکر می شوند. ویکتور اربان، سیاستمدار محافظه کار و ضد کمونیست پر و پا قرص، از نسل من، که سرنوشتهش با "شکست" قیام ۶۵۹۱ رقم خورده است، به عنوان "نسل گمشده" یاد می کند. اما "گمشده" ما چه بود؟ مواد مخدر، اختلال های اجتماعی، و تاجریسم؟ مجارهایی مثل من، که در سال های "کمونیسم گولاشی" بزرگ شده اند، در واقع جزو خوش بخت ها بوده اند. حقیقت قیام مجارستان که در رسانه های غربی غالباً آن را به عنوان یک شکست قهرمانانه ترسیم می کنند، غیر از این بود. موج انفجار حوادث سال ۶۵۹۱ رهبری کمونیستی را متقاعد کرد که تنها با قابل تحمل تر کردن زندگی ما می توانند جای پیشان را محکم کنند. استالینیسیم رفت و گونه لیبرال تری از کمونیسم پای به میدان گذاشت که به افتخار معمارش، یانوش کادار، "کاداریسم" نام گرفت. به جای فهرست کردن دستاوردهای آن نظام در زمینه بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، حمل و نقل و تأمین اجتماعی، بگذارید برخی از دیده های شخصی خودم درباره واقعیت زندگی در "کمونیسم گولاشی" را بیان کنم. آنچه بیش از هر چیز دیگری به یاد می آورم، حس فراگیر همبستگی و همزیستی جمعی است؛ روحیه ای که متأسفانه در بریتانیایی که مرا پذیرا شده است نمی یابم، و امروز، هر گاه به مجارستان باز می گردم نبود آن را در اینجا احساس می کنم. در شرایطی که تفاوت درآمدها و دارایی ها حداقل بود، هر قضواتی درباره مردم حقیقتاً با توجه به آن کس که بودند، به عنوان شخص، بود و نه بر اساس دارائی هایشان.

ضد کمونیست ها ممکن است جنبش هایی مثل "پیشگامان جوان" را به تمسخر بگیرند که هدف شان مشارکت دادن جوانان در طیف گسترده ای از فعالیت های اجتماعی بود، و برخلاف روند تکه تکه شدن جامعه در "پیشرفته" ترین کشورهای جهان امروز، آرمان والای ساختن جامعه ای منسجم و یکپارچه را بازتاب می دادند. من افتخار می کردم که پیشگام بودم. برخلاف باور همگان، این طور نبود که ما تمام وقت مان را به نشستن کنار آتش اردوگاه و خواندن سرودهایی در ستایش لینین می گذرانیدیم، بلکه کار ما آموختن مهارت های با ارزش زندگی در زمینه هایی مثل دوست یابی و کشش و واکنش های اجتماعی بود. من از این امتیاز نیز برخوردار بودم که در جامعه ای بزرگ شدم که در آن دولت ارزش فرهنگ و آموزش و پرورش را می شناخت. پیش از جنگ جهانی دوم، در مجارستانی که از نویسنده های پُر افاده و مترجمی مثل سندور مارای (۰۰۹۱ تا ۹۸۹۱) بُت می ساختند، آموزش دبیرستانی در انحصار ثروتمندان بود. پدر و مادر من مجبور شدند در ۱۱ سالگی مدرسه را ترک کنند. اما رژیم کادار شانس دوباره ای به آنها داد که بتوانند به عنوان دانش آموز بزرگسال به تحصیل شان ادامه دهند. سوسیالیسم فرصت های تازه ای را در اختیار مردمی مثل من قرار داد و منجر به تحرک اجتماعی گسترده و عظیمی شد. یکی از پیامدهای سیاست آموزش و پرورش دولت، توجه و تعهد آن به هنر بود. در این مورد هم تأکید بر آن بود که حداکثر بهره به بیشترین تعداد از مردم رسانده شود، نه فقط به ثروتمندان بوداپست. تالارهای نمایش، اپرا و کنسرت تا حد زیادی از یارانه دولتی برخوردار بودند، و به همین دلیل قیمت بلیت آنها به حدی پایین بود که همه می توانستند از عهده خرید آن بایند. دولت در هر شهر و روستایی "خانه های فرهنگ" ایجاد کرد تا افراد طبقه کارگر محلی، مثل پدر و مادر من، بتوانند به راحتی به هنر دسترسی داشته باشند. چاپ و نشر کتاب نیز به همین ترتیب مورد حمایت های دولت قرار داشت به طوری که همواره قیمت ها پایین نگه داشته می شد و بر تعداد کتاب فروشی ها افزوده می شد. در جایی که با یک فورینت [پول مجارستان] می شد مجلد های طیف گسترده ای از آثار کلاسیک را خرید، طبیعی بود که کتاب خوانی تبدیل به یک وسواس و مشغله فکری ملی بشود. امروز، ۷۱ سال پس از "تغییر رژیم"، بخش بزرگی از میراث فرهنگی تباہ شده است. موزه ها، تئاترها و گالری ها در پرتوی "واقعیت" های اقتصاد تازه، یا باید تن به وضع جاری بدهند یا از میان بروند. یارانه بلیت را قطع کرده

اند. باز هم فقط ثروتمندان و جهانگردان هستند که توان مالی خرید بلیت و رفتن به اپرا را دارند. صدها سینمای کوچک به اجبار به تعطیل کشانده شدند، و این در حالی است که سر و کله سینماهای چند تالاری بزرگ هالیوودی در شهر پیدا می شود. برنامه های تلویزیونی نیز افت شدیدی پیدا کرده اند. زمانی که من نوجوان بودم، نمونه برنامه شب شنبه (تعطیل آخر هفته) مان، تماشای یکی از ماجراهای ژول ورن، شعرخوانی همراه با موسیقی، و یک نمایش درام از چخوف بود. اما حالا شنبه شب یعنی نشستن به تماشای همان برنامه های تکراری و ملالت بار و فیلم های خشونت بار آمریکایی که در بریتانیا نشان می دهند. سیاستمداران اصلاح طلب کنایه وار به "زندان مخملی" دوران کادار اشاره می کنند، در حالی که خودشان زندانی درست کرده اند که در آن بخش بزرگی از جمعیت به شرکت های فرا ملی بیگانه ای فروخته شده اند که ۰۷ درصد تولید ملی را در کنترل دارند و تهدید می کنند که اگر قرار باشد حقوق کارگران تأمین یا دستمزدهای آنها بیشتر شود، از کشور بیرون خواهند رفت. همسر دوست صمیمی من در یکی از این شرکت ها کار می کند و می گوید که حتی مدت توالت رفتن هم به شدت کنترل می شود و استفاده کامل از وقت ناهاری، بی مسئولیتی و عدم تعهد به شرکت تلقی می شود. این وضع کاملاً متفاوت با وضع شرکت های دولتی بیست سال پیش است که مهد کودک، غذاخوری ارزان، استراحت گاه برای تعطیلات و امکانات ورزشی رایگان در اختیار کارکنان می گذاشتند. سوسیالیسم در مجارستان بی تردید کاستی هایی داشت. اگرچه مسافرت به دیگر کشورهای سوسیالیستی بدون مانع بود، اما سفر به غرب آسان نبود. کلاس های اجباری زبان روسی نصیب شمار زیادی از مجاری ها شد. در بسیاری از موارد محدودیت های بی موردی اعمال می شد، و لایه های بوروکراسی غیر ضروری بی وجود داشت. اما به رغم همه اینها، من اعتقاد راسخ دارم که در مجموع، جنبه های مثبت بر منفی می چربیدند. امروزه، مجاری ها در ظاهر از حق سفر به غرب، هر زمان که بخواهند، برخوردارند، اما کاهش دستمزدها آن قدر شدید بوده است که فقط معدودی از مردم توان مالی سفر، حتی به دریاچه بالاتون [بزرگترین دریاچه اروپای مرکزی در غرب مجارستان] را دارند. سیاستمداران "میهن پرستی" که برای "اشغال" مجارستان توسط قدرت های خارجی در زمان حاکمیت کمونیست ها گلو پاره می



خیاط هم در کوزه افتاد!

دولت آبادی: آنچه که مرا وادار به نوشتن می کند عطش باز شناختن مردابی است که در آن زیسته‌ام و امیدوار به بازتاب آن هستم

تا مفصل و اجزای تباهی را بپذیریم، باری اگر چنین است، چقدر بد، اگر چنین است من متأثر از این فضا دست به نوشتن "روزگار سپری شده" زدم.

وی ادامه داد: شاید در نقش نوشتن در چنین شرایطی در زندگی من و مردم در لایه‌های مختلف نوعی امید نهفته باشد، اما چنان امیدی بس پوشیده و پنهان و گم است و اگر چنین باشد خیلی با ارزش است. آنچه که مرا وادار به نوشتن می کند عطش باز شناختن مردابی است که در آن زیسته‌ام و امیدوار به بازتاب آن هستم.

دولت آبادی گفت: با آغاز جلد سوم "روزگار سپری شده" مردم سالخورده وارد مرحله‌ای از بازآفرینی خروارها تجربه شدم، تجربه‌هایی که ناشی از به منزل رساندن بار امانت بود، رمانی که نوشتن مضامین آن مثل براده آهن به تن آهن ربا، به تن و ذهن نویسنده چسبیده است و گاه چنین نوشتن ذهن مرا فلج کرده است و در آن زمان این سوال مدام در ذهن من تکرار می شد آیا خواهم توانست این رمان را به پایان برسانم.

وی خاطر نشان کرد: رمان "کلیدر" سبک و سیاق خود را یافته بود، اما "روزگار سپری شده" مردم سالخورده به هیچ وجه در سبک و سیاق رمان "کلیدر" نمی‌گنجد. در هنگام نوشتن رمان "روزگار سپری شده" بسیاری از هنجارها که ذهنم با آن شکل گرفته بود در حال فروریختن بود، دم به دم صدای شکستن آن به گوش می رسید. در هنگام نوشتن رمان "روزگار سپری شده" دچار فقدان انسجام ذهنیت لازم شدم و هنگام نوشتن آن ذهنم دچار دوران شده بود و عدم تمرکز در نگاهم به چشم می خورد، گویی نگاهم از روی اشیاء می‌پرید و روی یک نقطه آرام نمی‌گرفت.

وی ادامه داد: در هنگام نوشتن کتاب "روزگار سپری شده" می دیدم که چگونه آدم‌های ایستاده به زانو درمی آمدند و هر لحظه صدای شکستن آنها را می شنیدم که این صدا هر لحظه پیوسته تر می شد و من تنها تر می شدم و هر روز خودم نیز در انتظار مرگ بودم، گویی اگر من نوشتن کتاب "روزگار سپری شده" مردم سالخورده را آغاز نمی‌کردم، روزگار مرا در می نوشت.

دولت آبادی اظهار داشت: در هنگام بازآفرینی "روزگار سپری شده"، حس نحسی بر من غالب شده بود، حتی عشق هم نبود. من در آغاز نوشتن "روزگار سپری شده" دچار چنین احساسی بودم و ناگزیر بودم پای را در دالانی بگذارم که بوی ماندگی و نا می‌داد. ناچار بودم از آن دالان گذر کنم و اکنون نیز در پایانه این دالان ایستاده‌ام.

"دولت آبادی" پس از آن بخش‌هایی از رمان "کلیدر" و "روزگار سپری شده" مردم سالخورده را برای حضرات خواند.

کردند، امروز که کشور عملاً در کنترل بنگاه‌های مالی نیویورک و بوروکرات‌های انتصابی پروکسل است، به طرز غریبی سکوت کرده‌اند.

من به عنوان یک جوان مجار، در فضایی مملو از روایت‌هایی راجع به غرب "امپریالیستی" و نقشه‌های شورانگه آن برای تسلط بر دنیا و کنترل منابع جهان بزرگ شدم. ما همه می دانستیم که این خط مشی حزب رسمی کشور بود و بنابراین بُرد و تأثیر تبلیغاتی چندان زیادی نداشت. اما امروز، بیشتر از ۵۱ سال پس از آن روزها، پس از همدستی آمریکا و آلمان در تجزیه یوگسلاوی، تهاجم به افغانستان و تجاوز جنگی فریبکارانه و بی رحمانه بر ضد عراق به منظور توسعه برتری شان در خاورمیانه، کاملاً روشن شده است که هر چه درباره مقاصد غرب به ما می گفتند، حقیقت داشت.

جورج [بوش] گاوچران و یار وفادارش تونی [بلر] به ما می گویند که ما یا طرف آنها هستیم یا طرف تروریست‌ها. اما گزینه دیگری هم وجود دارد. من می دانم، چون تجربه اش کرده‌ام.

بیانیه کانون نویسندگان ایران :

سانسور به اوج خود رسیده است

مردم آگاه و ازاده ایران و جهان

دستگیری پیاپی نویسندگان، روزنامه نگاران، دانشگاهیان و فعالان اجتماعی، فرهنگی و کارگری هم چنان ادامه دارد. روزنامه‌ها یکی پس از دیگری تعطیل می شوند و مجازات شلاق برای فعالان دانشجویی در نظر گرفته می شود. اخیراً روش جدیدی برای توقیف مطبوعات و توقف نشر کتاب در پیش گرفته شده است.

از جمله این که همراه با توقیف روزنامه‌ها دفتر آن‌ها پلمب و اموالشان توقیف و اعضای هیات تحریریه دسته جمعی دستگیر می شوند. این شیوه‌های جدید در تئاتر، سینما و موسیقی نیز به اجرا درآمده است. در بخشی از این روش‌ها عناصر سرکوب و فاقد صلاحیت به مسئولیت گمارده می شوند. در روزهای اخیر نشریات زیادی در شهرهای تهران، سنندج، مشهد، اهواز و دیگر شهرها توقیف شده‌اند.

کانون نویسندگان ایران به دنبال هشدارهای قبلی اعلام می دارد که جامعه فرهنگی و هنری ایران در این باره سکوت نخواهد کرد.

کانون نویسندگان ایران

۲ آبان ۱۳۸۵

در رابطه با انبوه سازان بخصوص همانند شرکت‌های نگیب غرب و دیگر شرکت‌های وابسته که در تهران و شهرهای وابسته به کرج خانه سازی میکنند. تمامی اینها روش کارشان به اینصورت است که در بدترین جاها زمین میگیرند و بعد شروع به ساختمان سازی میکنند و بعد از آن که تعدادی تیر آهن را علم کردند در روزنامه شروع به تبلیغ میکنند (قسط بندی - پول پیش کم - وام و....) هر شخصی را که از قدرت مالی کمی برخوردار است به وسوسه خاندان شدن می اندازد و چیزی که حائز اهمیت است قرارداد آنها است. قراردادی که ۰۰۱ درصد به نفع شرکت خودشان است و هر بندی از آن بند قبلی را نقض میکند و هیچ دادگاهی هم طبق آن قرارداد نمیتواند شخص حقیقی را که شکایت کرده است محکوم کند.

پس از اتمام پروژه‌شان از شخص ثبت نام کننده دریافت وجوهی میکنند که شخص ناچاراً به انصراف گردد مثلاً هزینه محوطه سازی - آب - متر از بالاتر - انباری اجباری - تورم و غیره لازم است کسانی که ثبت نام کردند در نظر داشته باشند چنانچه یکی از قسطها یک روز دیر تر بحساب آن شرکت واریز شود طبق قرارداد خودشان تمامی آن دیر کردهای که باید به شخص پرداخت نمایند لغو میشود پس آخر فقط یک مبلغ خیلی ناچیز بعنوان بهر به شخص ثبت نام کننده میدهند و قریباً را باطل میکنند این موارد بر سر اینجانب و دیگر دوستانم آمده است که آدرس آن ساختمانها در فردیس کرج در انتهای خیابان کانال بود.

تعرض فیزیکی اعضای سفارت ج ۱۱ در پاریس به دانشجویان بورسیه تعرض فیزیکی اعضای سفارت ج ۱۱ در پاریس به دانشجویان بورسیه شب گذشته پس از پایان مراسم دعوت افطاری در ساختمان ۰۵۱ بلوار بینو سفارت ایران برای دانشجویان ایرانی م جمشیدی از اعضای سفارت بدلیل انتقاد یکی از دانشجویان بورسیه از سیاستهای فرهنگی دولت جدید با ضربه سر به بینی نامبرده به فحاشی و تهدید وی پرداخت.

اساتید دانشگاه شهید چمران اهواز توطئه نرم در استان خوزستان؟ نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی استان خوزستان، استان شما را به کجا می برند؟ اصولاً ما هم معتقدیم که نمایندگان مجلس باید نگاه ملی، فرا استانی داشته باشند. اما از آنجاییکه نمایندگان چشم

بینای مردم هستند باید به سوگندی که خورده اند پایبند باشند. آنچه که امروز در استان خوزستان و در دانشگاه شهید چمران می گذرد فاجعه ای است تاریخی که نسل های آینده ما را به سبب آن نکوهش خواهند کرد. ما جمعی از اعضای هیات علمی دانشگاه از نمایندگان استان گله مند هستیم. ما انتظار داریم شما به عظمت و افتخارت پیشین دانشگاهی تاریخی به نام شهید چمران (جندی شاپور سابق) ببالید. آنرا در سرلوحه برنامه های توسعه استان قرار دهید. زیرا خود به خوبی واقف هستید که این دانشگاه چه در گذشته و چه در حال، نقش اساسی در فرهنگ سازی استان و کشور داشته است. اما متأسفانه حرکت مشکوکی که از سال های بعد از جنگ در بیرون از دانشگاه شکل گرفته در حال متلاشی کردن بنیان های علمی و تاریخی دانشگاه ماست. ما این حرکت مرموز را که متأسفانه توسط حرکت سازمان یافته ای در خارج از دانشگاه هدایت می شود برای توسعه علمی استان بسیار خطرناک می بینیم.

این توطئه بخشی از توطئه ای نرم است که با تخریب مدیریت توانای دکتر نادران آغاز گردید، کارشکنی های مدیران بعضی از دستگاههای دولتی و غیر دولتی استان در تسهیل امور دانشگاه را به دنبال داشت، دیوار ساحلی دانشگاه را در نوردید و فعلاً با نصب مدیرانی ضعیف و غیر بومی در دانشگاه شهید چمران زمینه را برای خارج کردن مدیران توانا و اساتید دلسوز و با تجربه را مهیا ساخته است. اساتیدی که سال های سال در زمان جنگ و همچنین دوران سازندگی استان و کشور مشارکت داشته اند. هم اکنون این کوچ آغاز شده است و در حال تشدید است. خانواده های اعضای هیات علمی یکی یکی در حال خروج از استان هستند.

نمایندگان استان خوزستان: ما از سکوت شما ناخرسندیم. سکوتی که باعث شده همان جریان توطئه گر در لباس حفظ ارزش ها ریاست دانشگاه تاریخ ساز شهید چمران در اختیار فردی ناتوان قرار داده که با شعارها و خطبه های نامناسب قشر هیئت علمی را نشانه رفته است. ایشان و معاونین بی تجربه شان، دانشگاه شهید چمران را به صورت آزمایشگاهی از آزمون و خطای شخصی تبدیل کرده اند. ما در شگفتیم که چرا شما از وظیفه نظارتی خود برای بررسی عملکرد یکساله ایشان استفاده نمی کنید؟ کلام آخر، ما معتقدیم جریانی سیاسی و هدایت شده در ورای این توطئه می باشد. لذا وظیفه خود دانستیم آنرا به شما نمایندگان استان ابلاغ کنیم.

جمعی از اساتید دانشگاه شهید چمران اهواز سوا استفاده برج سازان نگیب غرب و دولتی که پاسخگو نیست.

لطفاً به کسانی که با حائل سرمایه خود در این مجتمع با سرمایه گذاران حقه باز سرمایه گذاری برای مسکن ارزان کرده اند کمک کنید. از سال ۰۸-۱۸ به این سو جمع کثیری با قرعه کشی های ظاهری از ما ثبت نام کردند به عنوان مثال خود من در اپارتمان ۵۷ متری ثبت نام کردم و از ترس حذف شدن به دلیل عدم رعایت زمان بندی آنها مرتب پولها را دادم. اما بعد از ۸ سال هر چه صبر کردم. خبری از تحویل آن نشد. روز ۵شنبه به اتفاق همسر به دفتر مجتمع رجوع کردیم. هیچ کس پاسخگو نبود. و ظاهراً پیر مردی از نوچه های خود صاحبان برجها به همه میگفت که شما ها را به جایی نمیبیرید. چون مسیولان اینجا تشخیص دادند به اپارتمان ۵۷ متری واحد ها ۰۰۱ متری کنند. (توجه کنید ه قراردادهای ما و دیگران با عدد قبلی است و چون آنها میدانند که ما استطاعت پرداخت پول واحدهای ۰۰۱ متری را نداریم. با این کلک همه ما را مجبور به انصراف میکنند. راه به جایی نیز نداریم. گفته میشود که اقایی از روحانیون صاحب نفوذ پشت این پرده است. واقعا این مملکت اینقدر خر تو خر است که با وقاحت پاسخ دهندگان مجتمع نگیب غرب واقع در اتوبان کرج سر شهرک دانشگاه صنعتی شریف باید روبرو باشیم. از همه انهای که به شکل جدیدی تحت فشار قرار گرفته اند و گویا سرشان کلاه رفته است میخواهم که به دفتر انجمن نگیب غرب (تشکیل شده از انهایی که بهشان کلک زده شده پیوندند. و روزهای دوشنبه و چهارشنبه عصر و روز جمعه حدود ساعت ۹ صبح به ادرس بعد از خیابان ایران خودرو خیابان جهاد میدان کوچکی به سه کانتینر موجود مراجعه کنند. و با یک کپی از قرارداد ۲ عکس و احتمالاً ۰۰۰۵۲ تومان هزینه وکیل و آگهی و غیره پیگیر ادعای قانونی خود باشند. تلفکس ۰۰۴۲۹۱۴۴ که البته خودم صبح شنبه گرفتم جواب نداد احتمالاً در همان روزهایی که باید باشند پاسخگو خواهند بود. گویا تا کنون حدود ۰۰۶ نفر نسبت به تکمیل شکایت اقدام کرده اند. خود بنده نیز در اولین فرصت دوشنبه عصر به محل گفته شده سر خواهیم زد. اگر که اینهم کلکی نباشد برای ان ۰۰۰۵۲ تومان حقیر. انشالله که اعتماد کنیم و سرمان باز هم کلاه نرود. یک فریب خورده شاید صاحب یک اپارتمان ۵۷ متری که دیگر وجود خارجی

خیاط هم در کوزه افتاد!

دولت آبادی: آنچه که مرا وادار به نوشتن می کند عطش باز شناختن مردابی است که در آن زیسته‌ام و امیدوار به بازتاب آن هستم

با هر ناشری که در این مدت صحبت کردم آمار عجیبی نسبت به وضعیت مجوز کتاب داد و بر اساس شواهد و مدارک از هر دو ناشر چیزی نزدیک به ۴۰ عنوان کتاب در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی وضعیت سرگردانی دارند.

من امید داشتم که وضعیت این کتاب‌ها و تجدید چاپی‌ها که پشت درهای بسته وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مانده اند مشخص شوند، اما ۳۰ مهرماه هم امد و دارد می‌رود و هنوز در وضعیت این کتاب‌ها تغییری به وجود نیامده است و روز به روز به تعداد کتاب‌هایی که در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مانده، افزوده می‌شود و کتاب روی کتاب تلنبار می‌شود.

دولت‌آبادی با ابراز تأسف از وضعیت صدور مجوز و نشر کشور یادآور شد: نمی‌دانم راه حل چه خواهد بود، چرا که نه تنها ناشران را به استانه تعطیلی کشانده‌اند، بلکه نویسندگان، شاعران و پژوهشگران را دیگر رغبتی به ادامه کار نیست. این مشکل ساده نیست و باید به نحوی حل شود و یکی از واکنش‌های طبیعی و منطقی نسبت به این امر این است که ناشران اعلام کنند از انتشار کتاب معذوریم و نویسندگان نیز دیگر کتابی را برای نشر به ناشری نسپارند.

وی با اشاره به وضعیت توقیف کتاب‌ها گفت: این موضوع اتفاق بسیار ناخوشایندی است، من در این شرایط از انتشار آثارم امتناع خواهم کرد و به نظرم می‌رسد تا زمانی که چنین وضعیتی ادامه داشته باشد، من هیچ کتابی به هیچ ناشری نخواهم سپرد، از این رو امشب نیز برای شما پاره‌ای از کتاب‌هایی که تا کنون منتشر شده‌اند را می‌خوانم.

دولت‌آبادی با اشاره به نشست‌های کافه کتاب و دستار اظهارداشت: من شنیده‌ام که در چنین شب‌هایی جوانانی برای شنیدن داستان می‌آیند که یا خود اهل ادبیات و هنر هستند و یا در آرزوی نوشتن و یا دچار نوشتن هستند، من همیشه جوانان را از نوشتن برحذر می‌کنم؛ چرا که این کار آخر و عاقبت ندارد و اگر ناچار هستید و دچار شده‌اید، بایستی جدی دچار

شوید.

وی گفت: نوشتن رمان "کلیدر" ۱۵ سال طول کشید، البته در آن دو سال حبس کذابی نیز این رمان را در ذهنم می‌نوشتیم. نوشتن رمان "روزگار سپری شده مردم سالخورده" نیز در حدود ۱۲ سال طول کشید و در این فواصل فکر می‌کنم گاهی حالم خوب بود و گاه بد، از این رو در این فواصل یادداشت‌های کوتاهی می‌نوشتیم و حالا که به این یادداشت‌ها نگاه می‌کنم می‌بینم که در آن تاریخ مثلا چه حالی داشتم.

دولت‌آبادی در ادامه با اشاره به یادداشتی که در مهرماه ۶۱ نوشته بود، اظهارداشت: این مقدمه و یا این یادداشت‌ها را به دوست تازه از دست رفته ام "عمران صلاحی" تقدیم می‌کنم. برای یک رمان نویس هیچ عارضه‌ای وحشتناک‌تر از این نیست که تمرکزش از هم گسیخته شود و برای پرهیز از چنین واقعه‌ای بر هر نویسنده‌ای لازم است که خود را کشف کند و روح و خیال خود را در جهت تمرکز تقویت کند.

وی در ادامه به یادداشت دیگری که در فاصله نوشتن رمان "کلیدر" نوشته بود، اشاره کرد و بخشی از آن را برای حاضران خواند؛ ساعت چهار بعد از نیمه شب است و من توانسته‌ام آخرین قسمت جلد پنجم "کلیدر" را به پایان برسانم، البته دست نویس جلد پنجم را، از این بابت احساس زندگی می‌کنم، گویی یک سنگ دیگر را نیز از سر راهم برداشته‌ام، فقط اگر نویسنده‌ای کار بزرگی در دست داشته باشد با پایان رساندن هر بخش آن گویی یک مرحله به موفقیت نزدیک تر شده است، چون آدم‌ها احساس می‌کنند به پایان وظیفه خود نزدیک‌تر شده‌اند و به پایان رساندن "کلیدر" برای من یک آرزوی مهم بود. هیچ چیز برای انسان مطلوب‌تر از این نیست که سرانجام احساس کند که دین خود را نسبت به خود و دیگران ادا کرده است.

در سال ۶۰ نوشتن جلد ششم "کلیدر" را آغاز می‌کنم تصمیم دارم دست‌نویس آن را تا پایان سال به پایان برسانم، البته این کاری بود که باید تا سال ۵۷ آن را تمام می‌کردم، چون برای نوشتن این کتاب ۱۰ سال وقت گذاشته بودم، اما دستگیری‌ام توسط ساواک در سال ۱۳۵۳ این کار را به تعویق انداخت و به اینجا کشاند که امید بندم به پایان سال ۶۰ که تمامش کنم، البته بالاخره بر شرایط متشنج روزانه غلبه خواهم کرد و کار آفرینش رمان "کلیدر" را به پایان خواهم رساند، امیدوارم که خود کار نوشتن نیروی پنهانی و شگفتی‌آور را در انسانی که نهفته است پیدار کند، امیدوارم که پایان کار نوشتن "کلیدر" مثل همیشه از آنجا که دچار شگفتی می‌شوم و امیدوارم "کلیدر" را چنان

پایان ببرم که مردم از داشتن آن در میان خود احساس لذت و شادی بکنند و بر خود ببالند. دولت‌آبادی در ادامه با بیان این مطلب که "کلیدر" در ۲۰ فروردین سال ۶۲ به پایان رسید، گفت: انتشار "کلیدر" دو سال به تأخیر افتاد، پس از آن، نوشتن "روزگار سپری شده مردم سالخورده" را آغاز کردم. "روزگار سپری شده" تجربه بسیار عجیبی بود، اما ادامه نوشتن "روزگار سپری شده" به سال ۱۳۶۸ مربوط می‌شود که هر چه از آن فاصله می‌گیریم بیشتر درمی‌یابم که کار مشکلی بوده است، اما وقتی از آن فاصله می‌گیرم وحشت و دشواری مرا در برمی‌گیرد.

دولت‌آبادی اظهارداشت: تا روزگاری که قلق نوشتن رمان "روزگار سپری شده مردم سالخورده" دستم بیاید، چهار سال طول کشید، اما وقتی که جا افتادم نوشتن جلد اول آن را یک ساله به پایان رساندم و همین قدر می‌دانم نباید گذاشت فاصله با کار وسیع و عمیق شود، اما چه کنم قادر نیستم برنامه کاری منظمی داشته باشم، بنابراین مثل همیشه ناچاریم که با کار درآمیازیم.

وی افزود: جلد دوم کتاب "روزگار سپری شده مردم سالخورده" در سال ۱۳۷۱ به پایان رسید، فکر کردم نام کتاب دوم را "برزخ چشم بخیل" بگذارم، اما بعد تصمیم گرفتم آن را "کارد روی استخوان" نام بدهم، داستان این کتاب.

در یک شب می‌گذرد.

دولت‌آبادی خاطر نشان کرد: وقتی نمی‌نویسم، احساس می‌کنم آدم نیستم، وقتی هم کارم به پایان می‌رسد دچار وسواس می‌شوم که آیا کارم درست بود یا نه؟ رمان "روزگار سپری شده مردم سالخورده" ۱۳ و ۱۴ شروع متفاوت داشت، اما در نهایت با رغبت همان شروع نخستین را ادامه دادم.

وی با اشاره به اینکه نویسنده و اثرش متأثر از شرایط موجود است، افزود: باید اظهار کنم که من سعی کردم سیمای آرمانی انسان ایرانی را در رمان "روزگار سپری شده مردم سالخورده" جستجو و به تصویر بکشم، اما هنگامی که این کتاب را می‌نوشتیم به درک هولناکی رسیدم که مردم ما در طول مدت اخیر دچار مشکل روحی شده‌اند و اگر اغراق آمیز بخواهم بگویم مثل اینکه دارند راه زوال را طی می‌کنند، دیده‌ایم که به هیچ ارزشی پایبند نیستند، اما فکر می‌کنم این واکنش طبیعی آنها است و گویی ناشی از فرو ریختن باورهای آنها است و فرقی نمی‌کند، زیرا چنین ادراکی نتیجه را تغییر نمی‌دهد، واقعا آیا مسافت جامعه ما می‌رود.

با درود بر شما به دوستی گفتم ایران انسان را یاد افریقایی جنوبی میاندازد گفت بابا بدتر است اگر دور از قدرت باشید و دنیا حق باید فقط منتظر مرگ باشید امکانات کشور فقط دست رهبر و اخوند و افاضاده و ونیروهای وابسته به آنها است از سرمایه کشور تا حق صحبت کردن از دانشگاه رفتم تا بورس خارج و از حق شعل تا امکانت حیات خلاصه تا اینجای کار ایراد ندارد چون عده ای دولت موقت را و دولت منتخب مردم ایران در سال شست لیبرال و آزادی خواه دانست و گفتند باید حکومت اسلامی و اخوندی بر سرکار آید و سفارت آمریکا را بر خلاف عرف بین الملل اشغال و هزینه ای انرا هنوز ملت میپردازند البته با جنگی که ایران شهید پرور شد و هوایمماهایی که اسقاطی و مردم ایران شاد میروند بالا و شادروان پایین میاید باز این را فعلا به زمان خود میمگذاریم و سراغ موسوی خوئینی میرویم که بدون هیچ جرمی برای دلخوشی رهبر اورا هم زندانی کردند ولی این وکلایی که بحق برای حصر او دست به اعتراض برداشتهاند باز تبعیض روا داشته اند چرا که از زندانی شدن امیر انتظام چرا سکوت کردند از زندانی و مرگ شهید سیرجانی چرا سکوت کردند و از زندانی و مرگ زهرا کاظمی تا اکبر محمدی سکوت کردند و ایا ناصر زرافشان و طبرطدیها و محمدبها و هزار دیگر باز سکوت کردند ایا در حق هم تبعیض هست.

چرا سلطنت طلبان ساکت نشسته اند!؟

سفیر اسرائیل در آخرین رجزخوانیهای خود ادعا کرده است که رضاشاه سر المانیها را کلاه گذاشته است. جالب است که رسانه های مربوط به سلطنت طلبان و هواداران آنها اگر بودجه های خود را از صهبونیسما تهیه نمیکردند و گفتار آنها را بر ضد ایران و ایرانی تبلیغ نمیکردند حالا مجبور نبودند اینهمه سرشکسته شوند. اما حالا هم تا دیر نشده میتوانند از حیثیت خود دفاع کنند و پوزه ان ضد ایرانیها را بر خاک بمالند. جالبتر از ان اینکه نخست وزیر سرزمینهای اشغالی بطور علنی ایران را تهدید به حمله نظامی نموده است. اگر این عمل را یکی از سردمداران حکومت ایران انجام میداد صدای کشورهای غربی در میآمد که ببینید ایران اسرائیل محبوب ما را تهدید کرده است، اما حالا مگر صدایشان در می آید! و مهمتر از اینها اینکه اولاً جهود خون ببیند میترسد، حالا چگونه دم از جنگ و خونریزی میزند عجیب بنظر میرسد! هر چند آنها لاف زیاد میزنند. آنها حتی نتوانستند حریف حزب الله که گروهی اندک هستند بشوند و دیدیم که چگونه شکست خوردند و سربازانشان در جنگ گریه میکردند، حالا آمده اند برای ایران و ایرانی رجز میخوانند. حالا ببینیم سلطنت طلب ها چه جوابی به آنها میدهند و یا بدون اینکه به روی خود بیاورند از کنار این مسئله خواهند گذشت! هر چند بعید بنظر نمیرسد زیرا در انصورت چگونه صدای رادیو اسرائیل را از برنامه هایشان پخش خواهند کرد!؟

در خبر دیدم که اخوند جنتی هم *نکبتی* از فقر مردم و اولویت ان بر انجام حج تاکید نموده است اینکه خرف تازه نیست. اولاً شما بک کاخ اوقاف با پول مردم درست کردید. دوم این داستان کاروان برای سوریه و مکه هم چند هدف داشتید یکی بردن انواع مواد انفجاری و عملیات تخریبی و ایجاد شلوغی در مکه که عاقبت سرکوب شد بعد هم هزینه ای که برای رفتار ضد دینی شما برای برائت از مشرکان که در واقع خود بودید از جیب همین ملت بود. در ثانی جریان تبلیغات اسلامی و سرکوب ملت یا پول همین ملت فقیر بوده است. رابطه پنهانی ایران کتترا که خرید اسلحه از آمریکا و تقدیم به جنگجویان بوسنی با پول

همین مردم فقیر شده بوده است و البته مسلمان کوسو به خاطر ارتباط شما با میلسوویچ و مردم چچن بخاطر رابطه با شوروی باید قتل عام شود. برنامه واردات سیگار و بیگاری کارمندان دخانیات در همین جریان بوده است که شما و پسران نقش اساسی داشته است و به ایجاد دخمه و با تهمت ناصبی و مرند. عملیات قتل نویسندگان همین ملت بدست شما بوده است. و از این گذشته این انقلاب که بدست اخوند اسیر شده است بگو این ملتی که در استخراج نفت و گاز در دنیا مقام دوم بوده است حال بقیه اش پیشکش از معادن تا خاک و سنگ اب را که به حراج ان روزی کوتاه نیامده آید. پولها کجا خرج شده که هنوز ملت در فقر قرار گرفتند و ابا شما که اداره کشور را با انواع مافیای قدرت و ثروت دارید عامل نیستید؟ قبول چرا مردم ایران فقیر شدند شاه که رفت و حکومت اسلامی اخوندی بعد از ۸۲ سال و از دادن امکانات مجانی تا چول نفت در سفره و دولت امام زمانی شما چرا فقر و فحشا و فروش کلیه و صادرات دختر و آواره شدن ملیونی ایرانی و نابوی اقتصاد و بی ارزشی پول و گرانی و تورم ایا باز دنبال کدام مقصر بگردیم. جز شما اخوند ولی مفسدانی مگر فلاخیان و شما ها در این سفر مکه با باند بازی و تبلیغات بی ارزش چه کردید از جیب همین ملتی شهید پرور و فقیر پرور و جنگ پرور آقای نکبتی شما چند بار مکه رفتی و منتظری اجازه ندارد همان مکه را برود حقوق امام جمعه ها و شورای نگهبان که چهارصد درصد افزایش یافت باید مردم فقیر شوند که شما تعیین صلاحیت کنید تا خودی و مکتب شما حاکم باشد. شما از هوایمما ۰۲۱ میلیون دلاری رهبرت خبر داری و از ۰۰۳ میلیارد دزدی احمدی نژاد تا هزاران فساد دیگر. شما از حقوق ۱۳ میلیاردی رهبرت که این گوشه ای از راهای درآمد او است خبر داری یخدا بنی صدر از ایران با همان لباسی که آمد رفت و حتی در ورد پول غذای خود را نداشت و کسی با نان و تخم مرغ او را مهمانی کرد و یک ریال حقوق نگرفت و رفت ولی شما با کودتا برای قدرت هزاران تهمت زدید که برایات هدف قدرت بود نه دیت و نه مردم و انواع فساد و بخران شما ملت را فقیر کردید و به گروه منافق حماس و گروه حزب الله لبنان و حکمتبار و اخوند نواز شریفی و تاجیکی و سوریه عمر سوادنی خیلی از پول همین ملت را دادید. شما مگر برای هر ترور خارج چقدر خرج میکنید که یک ایرانی را بکشید و به تروریست چقدر پول میدهید. شما چرا از مافیای طبسی و غارت صغیر و کبیر خطه خراسان خرف نمیزنید. شما از ملیارها اختلاس لارجانی و رادیو و تلوویزون رهبرت خرف بزن عزیز دل رهبر شما از اختلاس رفیق دوستها و رازینی ها و یزدی ها واردبیلی ها و خامنه ای ها خرف بزن اگر یک کلمه از آنچه گفته شد و قیه ندارد بگو اگر ملت فقیر است که حداقل ۳۲ میلیون زیر خط فقر هستند. چطور ضریح با چندین کیلو طلا را سی صد تن نقره را آماده میکنید خز عوام فریبی هیچ نیست شما برای چاهی در کنار قم که میدانید گوج است هزینه ۰۷ میلیاردی در بک قلم میسازید آقای نکبتی من به عنوان یک ایرانی و شما به عنوان یک روحانی چگونه باید خواب بده ابا صدوقی که مرد یک میلیارد و سیصد میلیون از پول مردم در حساب شخصی او نبود و حال بنباد صدوق هم از مافیای مال و قدرت شده است کدام شهری است که امام حکعه انجا مافیای ندارد.

پیک ایران: هموطن عزیزمی که به نام ratebahs با آدرس نادرست مطلب ارسال میکنید همانطور که قبلا گفته ایم ما دیگر مطالبی که با آدرس ساختگی ارسال میشوند را منتشر نخواهیم کرد.

مافیای سرمایه بر تارپود جامعه جنگ انداخته است

روزانه میلیونها دلار از طریق دزدی، اختلاس، رشوه، میلیونها دلار از طریق قاچاق کالاها، مورد نیاز مردم، مواد مخدر، اسلحه، معاملات کلان... به جیب سرمایه داران و مافیای قدرت و ثروت سرازیر میشود. علاوه بر آن میلیونها دلار حقوق های پرداخت نشده کارگران توسط سرمایه داران در معاملات پرسود، قاچاق، زمین خواری و بورس بازی به کار گرفته میشود. مافیای سرمایه و پول همچون اختاپوس بر تمام تارپود جامعه جنگ انداخته و خون آن را می مکد. حیات و ممات انسانها را به بازی گرفته است. گویی قرار است زیر سر نیزه دولت اسلامی، ازدهای هفت سر سرمایه با بلعیدن خون و زندگی انسانها سرپا بماند. هر چند لرزان و محتضر! گزارش زیر تنها به گوشه کوچکی از این غارتگری اشاره دارد.

۳۲/۴ میلیون دلار داشته و بدهکاریهای فراوانی به بانکها دارد. معاون سازمان بازرسی کل کشور در مورد اصطلاح مافیا در باره صنعت نفت کشور نیز گفت: صنعت نفت و گاز کشور در مجموع سالم است و خدمات قابل توجهی به مردم و کشور انجام داده؛ مثل گاز رسانی به شهرها و روستاها و کارهای عمرانی عسلیویه، ولی برخی افراد به صورت گروهی تخلفاتی در وزارت نفت داشته‌اند، پس مافیا محسوب نمی‌شوند.

وی گفت: عمده خلافهای وزارت نفت در بخش قراردادهای و بخش مالی است، ولی کل وزارتخانه دچار فساد نیست، بنابراین باید نگاه نادرست مردم به وزارتخانه نفت تغییر کند.

اسلامی گفت: فساد در وزارت نفت هم مانند سایر وزارتخانه‌ها اما با این تفاوت که مبلغ قراردادهای آن بیشتر از وزارتخانه‌های دیگر است.

علی اکبر اسلامی، معاون اقتصادی سازمان بازرسی کل کشور در مورد معامله اخیر سهام بانک پارسیان گفت: فرد «م - ر» که خواهان خرید کل ۸۲/۸ درصد سهام ایران خودرو در بانک پارسیان آنهم به صورت قسطی بود، دو سه پرونده در سازمان بازرسی برای گرفتن وامهای کلان و عدم بازپرداخت به شبکه بانکی دارد.

وی افزود: شخص یاد شده متهم است در یک مرحله بابت قرارداد فروش لوله گاز به شرکت گاز ۰۰۹ میلیون تومان رشوه به مدیر و برخی از کارکنان مهندسی و مجری طرح های شرکت ملی گاز ایران داده است البته آن افراد از پیمانکاران دیگر نیز مبلغ ۱/۴ میلیارد یک میلیارد و چهارصد میلیون تومان رشوه دریافت کرده بودند.

اسلامی افزود: در حال حاضر قرار مجرمیت کلیه متهمان در دادسرای ویژه امور اقتصادی صادر و از دادسرا به دادگاه به عنوان مجرم معرفی شده‌اند.

وی گفت: طبق گزارش سازمان بازرسی شخص «م - ر» یک قرارداد با شرکت ملی گاز به ارزش

(ارومیه)

۶. حاجیه اسماعیل وند (زندان جلفا، جلفا)

۷. صغری مولایی (زندان ورامین، ورامین)

۸. اشرف کلهری (زندان اوین، تهران)

۱۰. فاطمه،؟ (یکی از زندانهای استان تهران) و دو مرد:

۱. عبدالله فریور (زندان ساری، ساری)

۲. نجف الف. (زندان عادل آباد، شیراز)

ماده ۵۰۱ قانون مجازات اسلامی ایران این اختیار را به قاضی می‌دهد که در صورتی که شواهد و مدارک لازم برای اثبات "زنا" وجود نداشته باشد با "علم" خویش متهم را محکوم نماید و به بیان دیگر، حکم دلبخواه صادر نماید.

ما خواستار اصلاح قانون و لغو مجازات های واپس گرایانه و انتقام جویانه ای هستیم که با زمانه ما همخوانی ندارد. به باور ما قانون زن و مرد نمی‌شناسد، روابط خارج از ازدواج، گرچه از نظر جامعه پسندیده نیست اما جرم و جنایت محسوب نمی‌شود، بخصوص در کشوری که چنین روابطی زیر لوای صیغه برای مردانی که توانایی مالی پرداخت مبلغی به زن را دارند مجاز شناخته می‌شود.

در ضمن بر همگان روشن است که شمار چشمگیری از زنان، چه زنان مجرد و چه شوهر دار ناچارند برای گذران خانواده تن

اعدام و سنگسار نکنید

رئیس قوه قضائیه آیت الله محمد هاشمی شاهرودی دستور توقف اجرای سنگسار را در بهمن ماه ۱۳۸۱ صادر کرد، ولی اجرای سنگسار متوقف نشده و در مواردی همچنان ادامه دارد. ما از مورد سنگسار یک زن و مرد در مشهد - در اردیبهشت ماه ۵۸۳۱ - به نامهای محبوبه م. و عباس ه. آگاه شده ایم

محبوبه تا شانه، و عباس تا کمر، در خاک دفن شدند و هدف پرتاب سنگ قرار گرفتند. بر اساس ماده ۴۰۱ قانون مجازات اسلامی ایران، سنگ مخصوص سنگسار نباید آنقدر کوچک باشد که محکومین را مورد آزار قرار ندهد و نه آنقدر بزرگ باشد که به سرعت "زناکاران" را بکشد. سنگهایی که پرتاب می‌شوند باید به اندازه‌ای باشد که باعث مرگی تدریجی و دردناک شوند.

بر اساس اطلاعاتی که بدست ما رسیده هم اکنون نه زن و دو مرد در معرض سنگسار قرار دارند

۱. پریسا الف. (زندان عادل آباد، شیراز)

۲. کبری، ن. (زندان تبریز، تبریز)

۳. خیریه، و. (زندان سپیدار، اهواز)

۴. ایران، الف. (زندان سپیدار، اهواز)

۵. ملک (شمامه) قربانی (زندان ارومیه،

فروشی کنند. به این وسیله از مسئولین قضایی و مقامات ذیصلاح می‌خواهیم تا هر گونه مجازاتی را که بر اساس رفتارهای جنسی اشخاص صورت می‌گیرد، متوقف کنند. در گام نخست و بیش از همه می‌خواهیم که مجازات اعدام و سنگسار کودکان و نوجوانانی لغو گردد که بی‌اعتنا به قوانین دست و پا گیر قرون وسطایی، به زنی یا مردی که همسرشان نیست مهر می‌ورزند، به دلیل فقر تن فروشی می‌کنند، یا برای رها شدن از چنگال همسری ناخواسته و خشونت پیشه، خود از روی درماندگی به خشونت بر علیه همسران شان دست می‌زنند. واژه جرم و جنایت شایسته مردانی است که به دلیل سودجویی دست به فروش زنان و دختران در داخل و خارج ایران می‌زنند و شایسته همدستان شان است، قدرتمندانی که در برابر این جنایات چشم فرو می‌بندند و سکوت پیشه می‌کنند. ما سکوت پیشه نمی‌کنیم و با صدای بلند می‌گوئیم از اعدام کبری رحمانپور، فاطمه حقیقت پژوه، نازنین فاتحی، شهلا جاهد دست بردارید.

انجمن زنان ایرانی برلین

در حالی که جمهوری اسلامی و نیروهای فشار، انصار حزب الله و نیروهای امنیتی در حال سرکوب جامعه علی العموم و در دانشگاه‌ها علی الخصوص هستند، جمعی از "دانشگاهیان" با خامنه‌ای متهم ردیف اول سرکوب و قتل و کشتار دیدار می‌کنند. در سخنان این "فرهیختگان" به جز چاپلوسی چیزی یافت نمی‌شود، ولی سخنان خامنه‌ای کدهایی را رسماً افشا می‌کند که قابل ردیابی است. او می‌گوید "ابراز عاطفه به دین و گرایش به مظاهر دینی کافی نیست بلکه جوانان عزیز دانشجوی باید در معارف دینی عمیق شوند و ایمان و معرفت خود را پشتوانه‌ای برای برنامه ریزی و حرکت و فعالیت قرار دهند." این کاملاً به معنی سرکوب هر نوع گرایش غیر مذهبی است. هم‌میتور ایشان در جای جای سخنان با افتخار از اسلام سیاسی و کثافت کاری‌هایش یاد می‌کند که "ضمن اینکه ارمانهای انقلاب به طور طبیعی در جهان انتشار می‌یابد و عقبه حمایت عاطفی و فکری ملتها، هر روز بیشتر از پیش نصیب نظام اسلامی می‌شود."

ولی این‌ها هنوز چیزهای جدیدی نیستند خامنه‌ای عادت دارد به بافتن خزعبلات. و خودش هم متوجه نیست که جای دیگر چطور پته را آب میدهد و نشان میدهد "عقبه اسلام" وضعیت چقدر خراب است. منظور آنجاست که خامنه‌ای در سخنانش به حضور چپ در دانشگاه‌ها اعتراف میکند. البته این اعتراف برایش بسیار دردناک است مانند نوشیدن جام زهر. به خاطر همین سعی میکند به کمک مژه‌های سیاسی آن را سربکشد. خامنه‌ای می‌گوید: "امروز روشن شده است که دشمن بر روی برخی جریانهای دانشجویی سرمایه‌گذاری می‌کند و سرویس‌های جاسوسی آمریکا و اسرائیل حتی حاضرند به تشکلهای دانشجویی وابسته به توده‌ای‌ها و جریانهای چپ که وجود آنها پس از فروپاشی اردوگاه جهانی مارکسیسم دیگر معنا و مفهوم ندارد کمک کنند و به هر طریق ممکن و تحت نامهای گوناگونی چون سلطنت طلب و غیره به جریانهای

اصیل دانشجویی ضربه بزنند." البته برای سرکوب، بایکوت و سانسور لازمه کار است ولی وقتی سنبه پرزور باشد بایکوت و سانسور غیر ممکن می‌شود، حتی در خود بیت رهبر. چنانکه شده است. آقا هم مجبور شده که اعتراف کند. چپ قوی است و کاریش نمی‌شود کرد.

اگر کمی به عقب برگردیم رفسنجانی را می‌بینیم که ۴ سال پیش خطر حضور مجدد و گسترش و محبوبیت نیروهای چپ را گوش زد کرد و خاطر نشان کرد، مواظب باشید جو دانشگاه‌ها دوباره به سال‌های اول انقلاب دارد بر می‌گردد و چپ‌ها قدرت می‌گیرند. با هو کردن خاتمی در ۱۶ آذر آخرین سال حکومتش و بالا رفتن پلاکارد های آزادی برابری و نان و آزادی برای همه و شعارهایی در همبستگی جنبش دانشجویی یا اعتراضات طبقه کارگر، یادمان می‌آید که خاتمی چه گفت. سعی کرد که دانشجویان را از کمونیسم بترساند و به دانشجویان گفت از سرنوشت پیکار (!! عبرت بگیرید. خاتمی اعتراف کرد آنها که او را هو کردند چپ و کمونیست‌ها بودند. می‌بینیم که حالا نوبت آقاست که اعتراف تلخی بکند. ولی این اعتراف همراه با دادن کد سرکوب به نیروهای خودیست که باید بر اسلام تاکید کند چرا که تنها اسلام وحشی با خشونت و سرکوش می‌تواند این نقش را بازی کند که البته موفق به این کار نشده است. بیانیه دانشجویی ۱۶ آذر پارسال که بعد از اعلام تعطیلی دانشگاه و کل شهر از طرف حکومت صادر شد مهر چپ را یک بار دیگر بر جنبش دانشجویی کوید. حضور دانشجویان با پلاکارد های آزادی و برابری دو روز بعد از ۲۰ آذر با بیانیه سوسیالیستی اش در مراسم دفتر تحکیم و اعلام حضور چپ در هر تجمع و اعتراضی نشان از قدرت اجتماعی جریان چپ و مارکسیستی در جنبش دانشجویی دارد. مقاومت دانشگاه در مقابل مذهب و انتصاب روسای ملا و آخوند برای دانشگاه‌ها و پرتاب فوته هاشان به هوا و ده‌ها نمونه دیگر همه و همه شاهد حضور چپ و کمونیسم در دانشگاه‌هاست. از سرویس‌های جاسوسی آمریکا و اسرائیل بگذریم که دیگر خیلی نخ نما است. اما خامنه‌ای خودش را به خیرت زده و همچنان چپ را میخواهد

با حزب توده و شوروی نشان دهد. (خنده حضار!) اگر سری به وبلاگ های دانشجویی و فروم‌ها و کلوب های اینترنتی دانشجویی بزنید و هر جا بحث دانشجویی گرم است می‌بینید که یک طرف بحث به نوعی به کمونیسم کارگری و منصور حکمت گره خورده است. خامنه‌ای البته شاید هنر انکار احمقانه را مثل باقی آخوندها به تمام داشته باشد. ولی این حماقت و این که میکوشد چپ را با حزب توده و شوروی و اینکه دورشان تمام شده جلوه دهد، بیشتر از هر چیز نشان میدهد که آقا خودش را چقدر عاجز و ناتوان دیده است. اما معنی این برای ما چیست؟ اینکه باید یک بار دیگر و

کار کمونیستی

زیر نظر شورای مرکزی سازمان اتحاد فدائیان کمونیست
منتشر میشود.

آدرس پستی نشریه

kar-Co
Box 100 63
400 70
SE-GBG Sweden

فاکس اتحاد فدائیان کمونیست
+۶۱۱ ۳۱۷۷۹۲۵۷۱

سایت سازمان در اینترنت
www.fedayi.org

ebmaster@fedayi.org

روابط عمومی
org

شورای مرکزی

centralconcil@fedayi.org

نشریه کار کمونیستی

kar@fedayi.org

کمیته کردستان

kurdistan@fedayi.org

کمیته آذربایجان

azer@fedayi.org

امور پناهندگی